

ای دوستان یزدان آوازیگما خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما...

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



رقم (9) - من آثار حضرت بهاء الله - دریای دانش - صفحه 58 -
62

(9)

سر هر داستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان آوازیگما خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند صعود و نزول حرکت و سکون از خواست پروردگار ما کان و مایکون پدید آمده سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است خداوند چنین قرار فرمود و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است خداوند چنین قرار فرمود و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بجرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار تا جذب رطوبات و برودات زایده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و وپژمردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند



ORIGINAL

ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست در کتاب شما گفتار است که معنی آن اینست دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار

ای بنده یزدان هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سر ظهور است دور می نماید او دشمن تو است بگفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر

ای بنده یزدان روز کردار آمد وقت گفتار نیست پیک پروردگار آشکار هنگام انتظار نه چشم جان بگشا تا روی دوست بینی گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی

ای بنده یزدان پیراهن بخشش دوخته و آماده بگیر و پوش و از مردمان دل بردار و چشم پوش ای خردمند اگر پند خداوند بشنوی از بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی

ای بنده یزدان شبی از دریاها بخشش یزدان فرستادیم اگر بنوشند و زمزمه ای از آوازه های خوش جانان آوردیم اگر بگوش جان بشنوند پیرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن مردمان را مرده انگار یزندگان پیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب

بی نیاز باواز بلند میفرماید : جهان خوشی آمده غمگین مباشید راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه دروست بگذری و بکوی یزدان شتابی

ای بنده یزدان بی روزی را ازین پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این آتش افروخته گرمی نه

ای بنده یزدان آن شجر که بدست بخشش کشتیم با ثمر آشکار و آن مرده که در کتاب دادیم اکنون با اثر هویدا

ای بنده یزدان هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی نمودیم بان آگاه نشدی اکنون بیاد آر تا بیابی و بدل سوی دوست بی منزل شتابی

ای بنده یزدان بگو : ای دستوران دست قدرت از ورای سخاب پیدا بدیده تازه ببینید و آثار عظمت و بزرگی بی حجاب هویدا بچشم پاک بنگرید

ای بنده یزدان آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی در اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج بی بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یگنا بگشا و باو پیوند

ای بنده یزدان بی آرایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کلک گهربار تو را یاد نمود اگر پی باین
بخشش بری خود را پاینده بینی